

دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۵ اخلاق کانتی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه پنجم، اخلاق کانتی است.

بسیار خوب، حالا می‌خواهیم در ادامه بررسی نظریه‌های اخلاقی اصلی، درباره اخلاق کانتی صحبت کنیم.

کانت در واقع تمام عمرش را در شهر کونیگزبرگ، پروس، گذراند و او یکی از بزرگترین فیلسوفان تمام دوران است. گاهی از من پرسیده می‌شود که بزرگترین فیلسوفان تاریخ چه کسانی هستند، و تا جایی که به من مربوط می‌شود، سه فیلسوف بزرگ کانت، افلاطون و ارسطو هستند. البته افلاطون و ارسطو چهره‌های برجسته‌ای هستند که بر تاریخ فلسفه غرب سایه افکنده‌اند، به ویژه از طریق تأثیرشان از آگوستین و آکویناس، و آنها بودند که بسیاری از این بحث‌ها را در فلسفه غرب آغاز کردند.

وقتی به کانت می‌رسید، ۲۰۰۰ سال تاریخ فلسفی میان‌رشته‌ای را پیش رو دارید. چه کسی می‌تواند تا آن زمان کار بدیعی انجام دهد؟ کانت در حوزه‌های مختلف، به ویژه معرفت‌شناسی، اخلاق، زیبایی‌شناسی و فلسفه سیاسی، تفکرات بدیع زیادی داشت. او ایده‌ی اتحادیه‌ی ملل را به ما داد، در واقع، مقاله‌ی کوچکی به نام صلح پایدار نوشت.

اگر این تمام کاری بود که او تا به حال انجام داده بود، هنوز هم در تاریخ ثبت می‌شد، اما او در آن زمینه‌های دیگر نیز کارهای برجسته‌ای انجام داد. او چهره‌ای برجسته است که نماینده عصر روشنگری بود. در واقع، او مقاله کوتاهی با عنوان «روشنگری چیست» نوشت که بسیار تأثیرگذار بود.

یکی از اهداف او قرار دادن اخلاق بر یک پایه فلسفی محکم بود، و می‌خواست نشان دهد که شما واقعاً برای شناخت خیر به هیچ نوع مرجعیت کلیسا یا وحی خاصی از جانب خدا نیاز ندارید و وظایف اساسی شما را می‌توان به صورت عقلانی کشف کرد. این ادعایی بحث‌برانگیز است، اما این بخشی از برنامه کانت به عنوان یک فیلسوف برجسته عصر روشنگری بود. به طور خاص، کاری که او در حوزه اخلاق سعی در انجام آن داشت، نه تنها قرار دادن اخلاق بر یک پایه عقلانی محکم، بلکه غلبه بر مشکلات نظریه‌های اخلاقی پیامدگرا مانند فایده‌گرایی بود که درست و غلط، خوب و بد را همیشه بر اساس پیامدها تعریف می‌کنند.

برای فایده‌گرایان، واقعاً هیچ توجهی به انگیزه‌ها وجود ندارد. همه چیز در مورد پیامدهای واقعی اعمالی است که شما انجام می‌دهید، صرف نظر از نیت یا انگیزه‌های شما. کانت فکر می‌کرد که در واقع، آنها موضوع را برعکس فهمیده‌اند.

واقعاً، مهم‌ترین چیز از همه، دلیل عمل شماست. انگیزه شما برای عملتان واقعاً تعیین‌کننده است وقتی که تصمیم می‌گیرید که آیا انتخاب‌هایتان درست یا غلط، خوب یا بد هستند. برای انجام این کار، او تشخیص داد که یافتن یک اصل اخلاقی برتر که بر هر چیزی که شما به عنوان یک عامل اخلاقی فکر می‌کنید، انجام می‌دهید و انتخاب می‌کنید، حاکم باشد، ضروری است.

کانت معتقد بود که آن اصل اخلاقی برتر باید جهان‌شمول باشد. باید به گونه‌ای باشد که در مورد هر موجود عاقلی صدق کند و باید به معنای منطقی ضروری باشد. باید ما، هر موجود عاقلی، را ملزم کند، به گونه‌ای که برای اینکه یک متفکر عاقل در مورد مسائل اخلاقی باشید، باید وظایف و تعهدات اساسی خود را بشناسید.

اگر کاملاً منطقی باشید، این را درک خواهید کرد. او فکر می‌کرد که اصل اخلاقی برتر هر چه که باشد، باید به اندازه قانون عدم تناقض و منطق الزام‌آور باشد، منطقی بودن به معنای تشخیص وظایف اخلاقی خود درست همانطور که وظایف منطقی خود را تشخیص می‌دهید، یعنی تفکر به شیوه‌ای منسجم و عدم تناقض با خودتان است. او با پرسیدن این سوال شروع می‌کند که تنها خیر مطلق که می‌توانیم به عنوان انسان بشناسیم چیست؟ تنها خیر مطلق، چیزی که بدون استثنا و بدون هیچ قید و شرطی خوب است، و به گفته او، آن حسن نیت است.

اراده‌ی نیک. اراده‌ی نیک، اراده‌ای است که از روی حس وظیفه عمل می‌کند، نه صرفاً از روی میل یا گرایش طبیعی. می‌دانید، ما انواع و اقسام تمایلات و خواسته‌هایی داریم که در طول یک روز مشخص تجربه می‌کنیم و بر اساس آنها عمل نمی‌کنیم.

ما به برخی دیگر عمل می‌کنیم، اما وظیفه، حس وظیفه یا الزام نیز وجود دارد که اغلب آن را نیز احساس می‌کنیم. و اینکه ما باید همیشه، صرف نظر از تمایلات و خواسته‌هایمان، به آنها عمل کنیم. و این به این دلیل است که وظایف اخلاقی ما زیرمجموعه‌ای از وظایف عقلانی ما هستند.

باز هم، اگر بخواهیم دقیق باشیم، منطقی بودن به معنای اخلاقی بودن نیز هست. بنابراین وظایف ما وظایف اخلاقی ما، به همان اندازه که عقل وظایف منطقی ما را تعیین می‌کند، توسط خود عقل نیز تعیین می‌شوند. بنابراین، رویکرد اساسی کانت این است.

او معتقد است که انسان‌ها ذاتاً منطقی هستند. منظور از انسان بودن این است که یک حیوان منطقی باشیم، نوعی پستاندار باشیم که استدلال می‌کند، منطقی فکر می‌کند، برای چیزهایی که به آنها اعتقاد داریم به دنبال شواهد می‌گردد و توسط شواهد مجبور به انجام آنها می‌شود. دلایل خوبی برای رفتار کردن به شیوه‌ای که قرار است رفتار کنیم.

اخلاق زیرمجموعه‌ای از عقلانیت است. باز هم، اگر شما واقعاً فردی عاقل باشید، وظایف اخلاقی خود را تشخیص خواهید داد. کانت نوعی توازی بین دو حوزه عقل برقرار می‌کند، یکی عقل نظری و دیگری عقل عملی.

بنابراین، عقل نظری آن حوزه یا کاربرد عقل است که هدفش حقیقت است. ما می‌خواهیم بدانیم حقیقت چیست. همه ما به دنبال حقیقت هستیم.

چه خودمان را فیلسوف بنامیم و چه محقق، همه به حقیقت علاقه‌مندند. این فقط به خاطر طبیعت شما به عنوان یک موجود است. و چه چیزی راهنمای نهایی شما در جستجوی حقیقت است؟ این قانون عدم تناقض است.

این قانون یا اصل نهایی منطق است که می‌گوید، هر کار دیگری که انجام می‌دهید، حرف خودتان را نقض نکنید. اگر در تناقض گرفتار شدید، اگر کسی گفت، آه، حرف خودتان را نقض کردید، تنها کاری که نمی‌کنید این است که بگویید، بله، خب که چی؟ اگر کسی شما را در تناقض دید، اولین کاری که می‌کنید این است که نه، نه، نه، نه، انکار می‌کنید. می‌گویید، به همین دلیل است که من حرف خودم را نقض نمی‌کنم.

شما می‌توانید با یک تمایز از خودتان دفاع کنید، یا می‌توانید با گفتن اینکه حرف من را اشتباه فهمیده‌اید از خودتان دفاع کنید. بگذارید روشن کنم. اما شما قرار است از خودتان در برابر اتهام تناقض‌گویی دفاع کنید، زیرا این گناه کبیره در حوزه عقل و منطق است.

با خودت متناقض نباش. بنابراین، قانون عدم تناقض، راهنمای نهایی ما در جستجوی حقیقت است. یک چیز را هم تأیید و هم رد نکن.

حال، عقل عملی حوزه پژوهش عقلانی است که در آن عقل در رفتار به کار می‌رود. وقتی صحبت از عقل عملی می‌شود، ما سعی نمی‌کنیم بفهمیم چه چیزی درست است، بلکه سعی می‌کنیم بفهمیم چگونه باید انتخاب کنیم، چگونه باید رفتار کنیم و اراده ما چگونه باید عمل کند. من چه باید اراده کنم؟ عقل نظری به من می‌گوید که باید به چه چیزی فکر کنم و چه باوری داشته باشم.

در عمل، من نگران این هستم که چه چیزی را باید انتخاب کنم و چگونه باید اراده‌ام را اعمال کنم. و این نیز توسط یک اصل نهایی هدایت می‌شود که موازی با قانون عدم تناقض است. و این یک الزام نهایی است.

یک اصل عقلی که نحوه انتخاب و رفتار ما را هدایت می‌کند. این نیز یک قانون عینی عقل است. این همان چیزی است که کانت می‌خواهد کشف کند: این الزام یا فرمان که جهان‌شمول است، این اصل اخلاقی برتر.

بنابراین، در اینجا می‌خواهیم شباهت‌های موجود در حوزه عقل نظری را تکمیل کنیم. ما در جستجوی حقیقت هستیم. عقل عملی مربوط به رفتار است.

عقل نظری توسط قانون عدم تناقض هدایت می‌شود. عقل عملی توسط این امر نهایی که او آن را امر مطلق می‌نامد، هدایت می‌شود. و عقل نظری قانون عدم تناقض را تنها به وسیله عقل کشف می‌کند.

به همین ترتیب، قانون عدم تناقض، که بر عقل عملی و رفتار حاکم است، به گفته کانت، تنها توسط عقل کشف می‌شود. بنابراین، تنها چیزی که ما نیاز داریم، واقعاً تنها چیزی که نیاز داریم تا حداقل اساسی‌ترین وظایف خود را در اخلاق بدانیم، عقل است. و این تا حد زیادی یک ایده عصر روشنگری است.

متفکران عصر روشنگری، مرجعیت مذهبی و مرجعیت کلیسا را کنار گذاشتند. ما به هیچ راهنمایی کلیسایی یا کلیسایی نیاز نداریم. ما به وحی خاصی نیاز نداریم.

عقل به تنهایی برای ما کافی است تا بتوانیم تمام حقیقت مورد نیاز خود را کشف کنیم، تمام دانش مورد نیاز خود را کسب کنیم و خود را مسئولانه، مطابق جهان‌بینی روشنگری، هدایت کنیم. باز هم، کانت متفکر و پیامبر بزرگ روشنگری بود. بسیار خوب، پس بیایید در مورد امر مطلق صحبت کنیم.

امر مطلق چیست؟ همانطور که مشخص است، روش‌های متعددی برای بیان و بیان این امر وجود دارد - از زوایای مختلف رویکرد. در مورد چند مورد از این موارد صحبت خواهیم کرد.

یکی از این نسخه‌های امر مطلق مربوط به چیزی است که می‌توانیم آن را جهان‌شمول کنیم، چیزی که می‌توانیم به طور جهان‌شمول اراده کنیم. از آنجا که امر مطلق بسیار شبیه قانون عدم تناقض است، حکم می‌کند که شما در اراده‌تان با خودتان تناقض نداشته باشید. همانطور که قانون عدم تناقض می‌گوید، هرگز نباید به چیزی فکر کنید یا باور داشته باشید که با چیز دیگری که فکر می‌کنید یا باور دارید، در تضاد باشد.

امر مطلق می‌گوید که شما هرگز نباید چیزی را اراده کنید که با اراده‌ی خودتان در تضاد است. بسیار خوب پس از تناقض پرهیز کنید. همانطور که در عقل نظری در مورد آنچه باور دارید صدق می‌کند، امر مطلق می‌گوید که شما هرگز نباید در اراده‌ی خود تناقضی داشته باشید.

بنابراین این نسخه اول از امر مطلق می‌گوید که فقط بر اساس آن قاعده‌ای عمل کنید که به موجب آن بتوانید همزمان اراده کنید که آن قاعده به یک قانون جهانی تبدیل شود. کانت نظریه خود را با تعدادی مثال مختلف توضیح می‌دهد. و یکی از آنها مثال وعده دروغین است.

اگر به فکر دادن قولی هستید که می‌دانید نمی‌توانید برای جلوگیری از یک مشکل خاص به آن عمل کنید، آیا باید این کار را انجام دهید؟ اگر فکر می‌کنید که این ترم پول کافی برای پرداخت شهریه دانشگاه نخواهید داشت، دوست خوبی دارید که پول کافی دارد، یا می‌تواند مثلاً چند هزار دلار به شما قرض بدهد. آیا باید از او این پول را بخواهید؟ من تنها هستم. بگویید، من در پایان ترم به شما پس می‌دهم، در حالی که می‌دانم شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید. شما منابع لازم برای بازپرداخت آنها را در پایان ترم نخواهید داشت.

آیا باید این کار را انجام دهید؟ کانت چه می‌گفت؟ اولین امر مطلق می‌گوید که همیشه بر اساس آن اصل عمل کنید، در حالی که می‌توانید همزمان آن را به یک قانون جهانی تبدیل کنید. خب، آیا می‌توانید اجازه دهید که همه وعده‌های دروغین بدهند، یک قانون جهانی باشد؟ آیا آن را دوست دارید؟ آیا آن را آرزو می‌کنید؟ آیا می‌توانید بخواهید که مردم هر از گاهی یا هر روز به شما وعده‌های دروغین بدهند؟ نه، ما نمی‌خواهیم مردم به ما وعده‌های دروغین بدهند. بنابراین، من نمی‌توانم به دلیل ثبات، به دلیل احترام به قانون اخلاقی، امر مطلق، که مستلزم ثبات در اراده من است، این کار را انجام دهم.

من نمی‌توانم اراده کنم کاری که نمی‌خواهم انجام شود، به طور کلی و جهانی انجام شود. بنابراین، از آنجایی که نمی‌توانم اراده کنم که این یک قانون جهانی باشد، پس نباید آن را انجام دهم. و او از مثال‌های دیگری نیز استفاده می‌کند.

آیا باید از پرورش استعداد خاصی که دارم و بسیار خاص است و می‌تواند برای بشریت مفید باشد، طفره بروم؟ آیا باید به دیگران که نیازمند هستند، خیرخواهانه کمک کنم یا به آنها کمک کنم؟ آیا اگر در حالت ناامیدی خاصی هستم، باید خودکشی کنم؟ و کانت امر مطلق را در مورد همه این موارد به کار می‌برد و می‌گوید، که باید استعدادهای مهم خود را پرورش دهید. نباید گوشه‌گیر باشید. باید نسبت به دیگران که نیازمندند، خیرخواه و مفید باشید.

شما نباید خودتان را از بقیه بشریت جدا کنید. و هرگز نباید خودتان را بکشید. این همیشه اشتباه است.

در هر مورد، اگر هر یک از این کارها را انجام دهید، این نسخه اول از امر مطلق را نقض کرده‌اید. راه دیگری برای باز کردن این امر مطلق وجود دارد.

و این یعنی پرسیدن چند سوال در مورد اینکه موجود عاقل بودن به چه معناست. او استدلال می‌کند که هر موجود عاقلی به عنوان یک هدف در خودش وجود دارد، به خاطر خودش ارزشمند است، نه صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای استفاده توسط دیگران.

معنای یک عامل عاقل بودن این است که شما صرفاً به خاطر آنچه هستید، شایسته احترام هستید. نباید از شما صرفاً به عنوان یک وسیله استفاده شود. و این در مورد همه عوامل عاقل صدق می‌کند.

آنها صرفاً وسیله نیستند؛ آنها خود هدف هستند. این همان چیزی است که کانت را بر آن داشت تا روایت دوم از امر مطلق را کشف کند. که می‌گوید، چنان عمل کن که با بشریت، چه در شخص خودت و چه در شخص دیگری، همواره به عنوان یک هدف رفتار کنی و هرگز تنها به عنوان یک وسیله نباشی.

راه دیگر برای بیان این موضوع این است که بگوییم ما نباید فقط از مردم استفاده کنیم. آیا تا به حال کسی به شما گفته است که شما فقط از من استفاده می‌کنید؟ اگر کسی این را به شما بگوید، می‌گویید نه، من اینطور نیستم. شما این را انکار می‌کنید.

باز هم، هر کسی که ذره‌ای عقل سلیم اخلاقی داشته باشد، تشخیص می‌دهد که نباید فقط از مردم استفاده کرد. و اگر به این کار متهم شدید، یا باید توبه کنید و عذرخواهی کنید یا نشان دهید که در واقع، واقعاً به خاطر استفاده صرف از کسی مقصر نبوده‌اید. هرگز با مردم صرفاً به عنوان وسیله رفتار نکنید.

این نقض کرامت آنها به عنوان یک شخص است. و به استقلال آنها به درستی احترام نمی‌گذارد. بنابراین اولین نسخه از امر مطلق به کلیت‌پذیری مربوط می‌شود.

آیا می‌توانید یک اصل یا قاعده‌ی مشخص را به عنوان یک قانون جهانی تعمیم دهید؟ نسخه‌ی دوم مربوط به احترام به اشخاص و استقلال شخصی است. اما کانت، همه‌ی کانتی‌ها، متقاعد شده‌اند که نسخه‌های مختلف امر مطلق، و دو نسخه‌ی دیگر وجود دارد که ما در مورد آنها صحبت نمی‌کنیم، اما هر چهار نسخه از امر مطلق که کانت مورد بحث قرار می‌دهد، در مورد مسائل اخلاقی عملی به نتایج یکسانی منجر می‌شوند. ما در مورد یکی از چهار مثال او، یعنی وعده‌ی دروغین، صحبت کردیم.

چگونه این کار می‌کند، یا چگونه باید آن را تحت نسخه دوم امر مطلق تحلیل کنیم؟ اگر من به شما قول دروغینی بدهم که بتوانم چند هزار دلار از شما بگیرم تا بتوانم این ترم به دانشگاه بروم، و سپس به شما بگویم که در پایان ترم به شما پس می‌دهم، حتی اگر می‌دانم نمی‌توانم این کار را انجام دهم، این یک نمونه کلاسیک از استفاده از شما به عنوان وسیله، صرفاً یک وسیله برای رسیدن به هدف خودم است. بنابراین، نسخه دوم امر مطلق به همان اندازه نسخه اول تأکید می‌کند که شما نباید آن وعده دروغین را بدهید. و به همین ترتیب برای هر سؤالی در مورد رفتار یا اخلاق، هر آنچه که یک نسخه از امر مطلق محکوم کند، همه نسخه‌های دیگر آن را محکوم خواهند کرد.

و آنچه یکی مجاز بداند، بقیه هم مجاز خواهند بود. بنابراین این همان امر مطلق در دو صورت‌بندی متفاوت است، و صرف نظر از هر نظر دیگری که در مورد کانت و نظریه اخلاقی او داشته باشید، ارائه نظریه‌ای که حداقل تلاش قابل قبولی برای قرار دادن اخلاق بر پایه‌ای کاملاً عقلانی انجام می‌دهد، کاملاً هوشمندانه است. این قابل توجه است.

سوال این است که آیا او موفق می‌شود؟ آیا این واقعاً برای هدایت کل زندگی اخلاقی ما کافی است؟ از جمله نقاط قوت نظریه کانت، قطعاً تأکید قوی آن بر وظیفه و الزام است. این یک نظریه بسیار وظیفه‌گرا است. ما به میل در نظریه فایده‌گرایی‌اش، بنتام، میل نگاه کرده‌ایم.

نظریه آنها یک نظریه پیامدگرایانه است. نظریه کانت نقطه مقابل آن است. او می‌گوید پیامدها هر چه که باشند، درست و نادرست وجود دارند و ما می‌توانیم مستقل از پیامدها آنها را بشناسیم.

بنابراین، این یک نظریه بسیار وظیفه‌گرا است. و تا جایی که تأکید کافی بر وظیفه داشته باشد، خوب است. اینطور نیست؟ به نظر من، هر نظریه اخلاقی، از دیدگاه مسیحی، که فکر می‌کنم همه ما می‌توانیم موافق باشیم، باید درک کافی از مفاهیم وظیفه و الزام داشته باشد.

نظریه او از نظر عینی بودن نیز جهان‌شمول است. این خوب است، درست است؟ اگر این موضوع، مسئله‌ای اخلاقی و عقل سلیم باشد که وظایف قطعی، حداقل برخی وظایف جهان‌شمول، و نوعی حقیقت و اخلاق

عینی وجود دارد، این واقعیت که نظریه‌ای مانند کانت این را تأیید می‌کند، نشانه‌ای به نفع آن است. و در نهایت، این نظریه، روایتی کافی یا حداقل مناسب از عدالت ارائه می‌دهد.

و به هر کس به اندازه‌ی خودش حقش را ادا کردن می‌توانیم در مورد روش‌های مختلفی که این موضوع صدق می‌کند صحبت کنیم، اما این نوع قضاوت کلی در مورد نظریه‌ی کانت است. و این واقعیت که این نظریه در جهت‌گیری‌اش بسیار وظیفه‌گرایانه است، دلیل این امر است که او می‌تواند عدالت را به شیوه‌ای معنا کند که فایده‌گرایان نمی‌توانند.

چون آنها در تفکرشان خیلی نتیجه‌گرا هستند. اما نظریه کانت مشکلاتی دارد. بنابراین، بیایید برخی از این مشکلات را بررسی کنیم.

یکی از ایرادات اصلی به اخلاق کانتی این است که بیش از حد بر وظیفه تأکید می‌کند. ایده این است که برای اینکه هر عملی، هر انتخابی که انجام می‌دهیم، از نظر اخلاقی مناسب یا قابل احترام باشد، باید مبتنی بر حس وظیفه باشد. آیا این کمی تند نیست؟ در واقع، بیش از حد تند است.

خیلی سخت‌گیرانه است. خب، بگذارید این را مثال بزنم. فرض کنید دوستی دارید که در یک تصادف رانندگی مجروح شده است.

و تصمیم می‌گیری که به ملاقات این شخص در بیمارستان بروی. و تو یک کانتی خوب هستی. و داری برنامه‌ات را بررسی می‌کنی.

هفته‌ی شلوغی داشته‌ای. راستش را بخواهی، وقت زیادی برای دیدن دوستت نداری. اما از روی وظیفه، چون دوستت هستند، می‌گویی باید بروم دیدنش.

و بنابراین تو میری، به ملاقاتشون میری. و در اتاق بیمارستانشون حاضر میشی. هی بیل

شنیدم تصادف کردی. فکر کردم پیام ببینم حالت چطوره. و دوستت بیل میگه، وای، خیلی ممنون.

این خیلی لطف شماست که به من فکر کردید و از برنامه‌تان برای این کار وقت گذاشتید. این خیلی خوبه. از شما ممنونم.

و بعد، به عنوان یک کانتی خوب، شما می‌گویید، خب، در واقع، من نمی‌خواستم. من واقعاً به این سمت تمایل نداشتم. اما احساس می‌کردم کار درست همین است.

من در واقع امر مطلق را در ذهنم مرور کردم و تصمیم گرفتم، بله، می‌توانم این را جهانی کنم. و نمی‌خواهم با تو فقط به عنوان یک وسیله رفتار کنم. بنابراین من اینجا هستم، و همه چیز روبراه است.

در آن لحظه، بیل می‌گوید، چی؟ نمی‌خواستی به دیدنم بیایی؟ راستش، نه، اما احساس کردم کار درست همین است. دوستتان احتمالاً می‌گوید، خب، می‌دانی، ممنون، اما نه ممنون. فکر می‌کردم از روی دلسوزی خالصانه برای من به اینجا آمده‌ای، که برای ما بیشترین ارزش را دارد، اینطور نیست؟ ما نمی‌خواهیم مردم فقط از روی حس وظیفه‌شناسی عمل کنند.

، به همان اندازه که وظیفه مهم است، درست است؟ البته که این هم چیز مهمی است، همانطور که وظیفه الزام و غیره. اما ما ترجیح می‌دهیم که مردم از روی میل و رغبت خالصانه عمل کنند. و احساس محبت نسبت به ما آنها را ترغیب کند تا کارهایی مانند این برای ما انجام دهند.

وقتی در بیمارستان هستیم به عیادت ما می‌آیند، در مواقع دیگر که نیاز داریم به ما کمک می‌کنند، یا فقط با ما وقت می‌گذرانند، همین. بنابراین، این میزان تأکیدی که در نظریه اخلاقی کانت می‌بینید این است که هر چقدر هم که وظیفه در زندگی اخلاقی مهم باشد، تمام داستان نیست. واقعاً به نظر می‌رسد که کانت با وظیفه و الزام طوری رفتار می‌کند که انگار تمام داستان اخلاقی هستند.

و این، به گفته اکثر منتقدان نظریه کانت، یک ضعف واقعی است. سپس، این مشکل دیگر تضاد وظایف وجود دارد که هنگام اعمال امر مطلق با آن مواجه می‌شویم. بنابراین، این یک مثال کلاسیک از کاری است که شما به عنوان کسی که در طول جنگ جهانی دوم به یهودیان پناه می‌دهد انجام می‌دهید و گشتاپو به در می‌آید.

آیا به یهودیان پناه می‌دهید؟ چه می‌کنید؟ آیا به آنها حقیقت را می‌گویید یا دروغ می‌گویید؟ آیا برای نجات جان یهودیان بی‌گناهی که در زیرزمین شما هستند دروغ می‌گویید؟ یا حقیقت را به گشتاپو می‌گویید و بعد همه، آن افراد بی‌گناه می‌میرند؟ حقیقت‌گویی یک ارزش مهم است. و نجات جان بی‌گناهان نیز همینطور. در واقع کانت در این مورد، در نهایت در هر موردی جانب حقیقت‌گویی را می‌گیرد.

او در این مورد سرسخت است، که این خود یک مشکل در نظریه کانت یا حداقل روش او برای حل آن است. اکثر ما می‌گوییم، خب، بله، فقط دروغ بگو. جان بی‌گناهان را نجات بده و، می‌دانید، گشتاپو را گمراه می‌کنی، و خون را از دستان آنها پاک می‌کنی، و این جان‌ها را نجات می‌دهی.

این دیدگاه کانت نبود. اما این نوعی معضل کلاسیک، یک معضل اخلاقی است. اما موارد بسیار دیگری در اخلاق وجود دارد که در آنها دو ارزش مهم وجود دارد.

آنها با یکدیگر در تضاد هستند. و در این صورت چه باید بکنیم؟ وقتی به نظر می‌رسد که امر مطلق همزمان به دو جهت مختلف اشاره می‌کند، این یک مشکل است. مدافعان نظریه کانت می‌گویند، خب، این برای هر نظریه‌ای یک مشکل است.

اما آیا واقعاً اینطور است؟ و به نظر می‌رسد که نظریه فایده‌گرایی، در مواردی مانند این، وقتی صحبت از پاسخ به نازی‌ها می‌شود، می‌توانید به وضوح مشخص کنید که چه چیزی بیشترین درد یا بیشترین لذت را بین گزینه‌های مختلف ایجاد می‌کند. کاملاً واضح به نظر می‌رسد که اگر به نازی‌ها دروغ بگویید، این منجر به عواقبی می‌شود که شامل لذت بسیار بیشتر و درد کمتری نسبت به زمانی است که به آنها حقیقت را بگویید. بنابراین، فایده‌گرایی در اینجا مشکلی ندارد.

اما خب، کانتی‌ها این کار را می‌کنند. کانت صرفاً به طور جزئی تأکید می‌کند که ما همیشه و در هر صورت باید حقیقت را بگوییم، اما این واقعاً مشکل را حل نمی‌کند، زیرا در مورد امر مطلق چندان روشن نیست که آیا این انتخاب درستی است یا خیر، زیرا ما علاوه بر وظیفه گفتن حقیقت، وظیفه حفاظت از زندگی را نیز داریم. بنابراین من فکر می‌کنم این یک مشکل واقعی در نظریه کانت است.

بنابراین حتی اگر این نشان‌دهنده پیشرفت‌ها و بهبودهایی در نظریه پیامدگرایی باشد، در اینجا با برخی کاستی‌ها مواجه هستید که بسیار قابل توجه هستند. در نهایت، این انتقاد مربوط به ابهام در اصل موضوع است که ما، با امر مطلق آن را آزمایش می‌کنیم. امر مطلق را به خاطر دارید؟ اگر با نسخه اول تعمیم‌پذیری پیش برویم

می‌گوید فقط بر اساس آن اصل یا قاعده اساسی برای عمل کردن عمل کنید، که می‌توانید همزمان آن را به عنوان یک قانون جهانی در نظر بگیرید.

به همین دلیل است که نباید قول دروغ بدهم. به همین دلیل است که نباید کتاب شما را بدزدم. به همین دلیل است که نباید در پرداخت مالیات تقلب کنم.

من نمی‌توانم بخواهم که این اصول، قوانین جهانی باشند. اما توجه داشته باشید که ما می‌توانیم، می‌توان به طور مداوم یک اصل بسیار خاص را جهانی کرد، مثلاً بگوییم: کتاب همسایه‌ام را بدزد وقتی که هیچ وسیله دیگری برای پرداخت هزینه کتاب ندارم و همسایه‌ای که از او دزدی می‌کنم به اندازه کافی منابع دارد که واقعاً آنقدرها هم از دستش ندهد. به نظر می‌رسد که می‌توانیم این را جهانی کنیم.

در آن صورت، دیگر لازم نیست نگران دزدی کسی از خودم در شرایط مشابه باشم، چون من چنین منابعی ندارم. و در هر صورت، این اتفاق نادر خواهد بود. این اتفاق بسیار نادرتر از این خواهد بود که مردم هر وقت دلشان بخواهد کتاب بدزدند.

خب، ما این اصل را مشخص کرده‌ایم. ما آن را خیلی خاص کرده‌ایم. فقط در شرایط بسیار خاص ممکن است کسی کتابی را بدزدد، و من در آن صورت واقعاً نگران آن نخواهم بود، چون مثلاً خیلی ثروتمند هستم.

بنابراین، می‌توانم آن اصل را جهانی کنم. می‌توانم اصول خاص دیگری را نیز جهانی کنم، به شرطی که در آنها شرایط خاصی را لحاظ کنم که آنها را، اگر نگوئیم منحصر به فرد، حداقل می‌دانید، به شرایط بسیار نادری تبدیل کند که در آنها عمل کردن بر اساس آن مناسب باشد. بنابراین، تعدادی مشکل در نظریه کانت وجود دارد که محدودیت‌های شدیدی را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد، همانطور که در مورد فایده‌گرایی و نظریه قرارداد اجتماعی دیدیم، با وجود تمام بینش‌ها و مزایای این نظریه، این کافی نیست.

برای تکمیل این نظریه به چیز دیگری نیاز است. چند نکته‌ی دیگر نیز وجود دارد که در تکمیل این نظریه برای رسیدن به یک نظریه‌ی اخلاقی رضایت‌بخش و همه‌جانبه، اهمیت دارند. این همان کانت است.

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه ۵، اخلاق کانتی است.